

منظومدهای پهلوانی

بقلم آقای لطفعلی صورتگر

۱

دانشمندان سخن شناس اروپا معتقدند که پس از آنکه بشر بادای مقاصد و نیات خویش بوسیله کلمات موفق شده دست از ایما و اشاره برداشت و هر گرهی در زبانش بود گشاده گشت نخستین بار زبان شعر را مورد توجه قرار داده و نشر را پس از چندین قرن بخدمت گماشت. این بیان بدون تردید ظاهری نادرست و غیر منطقی دارد زیرا ثبوت تقدم شعر بر نشر با آنهمه لطافت و نازک کاری که در شعر موجود و نماینده قریحه تجربه آموخته و آزموده انسانی است و آن سادگی و سلامت و عدم تکلف که ویژه نثر است و گاه و بیگاه مردم جهان را ازدانا و عامی بکار می آید درست مانند آنست که بگویند پیدایش گل بر ریشه و برگ پیشی داشته و باران بهاری برابر تیره قدمت حیات دارد.

اما سخن در آن است که نثر یا نظم از آن روزگار سابقه خدمت پیدا میکنند که اسناد و مدارکی بدنیای کنجکاو ارائه دهند و شك نیست که آثار کهنه جهان که از دستبرد حوادث و انقلابات محفوظ مانده و امروز بدست ما میرسد بیشتر از سرودها و آهنگ های هیجان انگیز روزگار سلف نمونه بدست میدهد و از میل بشر بغنا و موسیقی و زبان شعر حکایت میکند. از یونان که شاید کهنه ترین سرزمین های ادب خیز و ذوق پرور جهان است تا چین که کنجینه های نهانی ادبیات و آثار هوش و قریحه مردم آن هنوز مورد تماشای دیدگان کنجکاو و جوینده بشریت نیفتاده و تا کنون دست نخورده و بکر مانده است این میل طبیعی بتغنی و زمزمه قبل از همه چیز برای ضبط و بقای جاودانی بقالب الفاظ در آمده و بنام شعر در دفتر زمانه بیادگار مانده است.

هو مریونانی که بر استی میتوان پدر شعر و ادبیاتش شناخت قبل از همه کس با آهنگ های مهیج چوپانان جلگه ارکادی و دریانوردان یونان کهن که آنهمه جزایر خرم و خوش

آب و هوای اطراف یونان را اگر دشگاه خویش ساخته اند قالب الفاظ و صورت شعر بخشیده است؛ در ایران ماقسمت‌های مختلفه کتب مذهبی روزگار بیشین از همین ذوق و قریحه شعر شناس و موسیقی پرور سخن میگویند و دانشمندان جهان می‌دانند که اینهمه نیاز و سپاس‌گراری در پیشگاه اهورا مزدا جز بایک زمه که بقواعد موسیقی در آید ادا نمیشده و هرگز کیفیتی جز کیفیت سرود نداشته است. ساده آنکه زبان نثر که در رفع احتیاجات عادی بشر توانا بوده برای حوائج روحانی و ارمانهای درونی بشریت شایستگی پیدا نکرده است. سر این امتیاز این است که بحساب بشر ادوار نخستین آنچه در خور خلود و بقای ابدی است همانطور که با آرزوها و اعمال عادی و روزانه اختلاف دارد همانطور بیان داستان آن نیز زبانی فصیح تر و گفتاری پاکیزه تر را نیازمند است تا از سطح نازل اعتیادات زندگانی بالاتر رفته استعداد زندگانی جاودانی بدست آورد.

خانها که دوره پایداری وی از عمر چند نسل تجاوز نمیکنند، دیناری معدود که سوداگری بنیازمند دیگر وام میدهد، شرائطیک ازدواج عادی که دوره اهمیت آن با گذشتن ایام جوانی نابود میگردد و رویهم رفته آنچه را که در زندگانی معمولی بشر بان دست و گریبان بوده و برای اطمینان خاطر یکدیگر باید بوسیله اسناد و تعهدات نوشته مستحکم نمایند وسیله نثر را میخوانسته است زیرا چون اصل موضوع قابلیت بقای جاودان نداشته اسناد و مدارک آن نیز آن اهمیت را پیدا نمی کرده است که ذوق لطیف بشری را بجنبش آورده و او را بر انگیزاند تا با کلمات و آهنگ‌های شور انگیز آن اسناد را تهیه نماید. برعکس زاری اخیلس (آشیل) دلاور بزرگ یونانی بر مرگ دوست دلبندی مانند پاتر و کلو^۱ که بدست دلاور تریائی کشته میشود^۲، فرمان یا مجلس کنگاش ژوپیتر رب الارباب یونانی، خطبه «اولیس»، ستایش زردشت در پیشگاه اهورا مزدا یا بیان دلاوریهای رستم برای کیخسرو که چنانکه در شاهنامه میخوانیم

سخن های رستم بنای و برود بخواندند با پهلوانی سرود
 زاری دلاور ایرانی بر مرگ سیاوش، مناجات داود پیغمبر و آنهمه آیات و آثار هیمنه و عظمت بشریت که از دیرباز برای خلود و جاودانی ماندن فریاد می‌زده زبانی جز شعر نمیباید پرفته است؛ زیرا این قضایا از سطح وقایع اعتیادی بشریت در گذشته نماینده قدرت

وتوانائی و بزرگی فکرو بلندی آرزوها و ارمانهای اوشده و در نظر مردم پیشین بزرگترین ارث جهان انسانیت گشته است و سزاوار همین بوده است که با فصیح ترین کلمات بیان شود و باشور انگیز ترین آهنگها بگوش شنوندگان آرزو مند برسد.

در میان تمام اقسام شعر شك نیست که شعر پهلوانی یعنی آنچه اروپائیان آنرا اپیک «Epic» مینامند بر سایر مظاهر و انواع شعر قدمت حیات دارد. قبل از آنکه بشرح علل و جهات این تقدم بپردازیم بنظر نگارنده بهتر آنست اساساً شعر پهلوانی یا حماسی چنانکه منظور اروپائیان است شناخته شود و خصایص آن معلوم گردد و این بحث فنی گذشته از آنکه برای روشن ساختن مطالب اینمقاله از لوازم است بطور غیر مستقیم خدمت زیننده و مهم دیگری را هم انجام خواهد داد یعنی معلوم خواهد کرد که شاهنامه استاد طوسی - و تنها همان شاهنامه سخن سرای ایرانی - به تمام معنی يك داستان حماسی بزرگ است زیرا تمام شرائط و اختصاصات حماسه در آن جمع و مانده است که گوینده بزرگوار ایرانی کتاب خود را برای تمام ملل جهان سر مشق يك حماسه کامل خواسته و آنرا تا ابد آخرین اثر قهرمانی دنیا قرار داده است.

کلمه «اپیک» و ارتباط آن با کلمه دیگر که بمعنی شمشیر است از دیر باز باعث يك اشتباه بزرگ شده و بسیاری را باین تصور انداخته است که داستانهای حماسی تنها با جنگ و زد و خورد و خونریزی مربوط بوده و جز صدای چکاچک شمشیر یا فریاد ارجوزه پهلوانان چیزی از آن نباید شنیده شود، رموز عشق بازی، آئین و فاو مهربانی، افکار فلسفی و وصف مناظر دلربای طبیعی را در آن محلی نیست. این اشتباه در تعبیر عربی آن یعنی «منظومه حماسی» نیز هست زیرا حماسه طبعاً لاف و کراف پهلوانان را بخاطر آورده و سر و کار ما را تنها با شمشیر و گرز و میدان جنگ قرار میدهد. شاید که این سوء تعبیر با کلمه یارسی که در این مقاله بکار رفته است تا درجه بر طرف شود اما هر چه هست هیچ اشتباهی از این واضح تر نیست که منظومه های قهرمانی تنها مربوط ب جنگ و سایر امور نزدیک و منسوب بآن تشخیص داده شود زیرا این اشتباه اساس تطور ادبی و انقلابات ذوقی بشریت را متزلزل میکند و تاریخ تحولات فکری انسانی را پیچیده و مبهم خواهد نمود.

شعر قهرمانی يك سبک و روش کلی است که تمام آمال و آرزوهای بشری و افکار

و معتقدات و هنر مندیهای ذوق و قریحه وی را میتواند در قالب کلی و بزرگ خویش بگنجاند و هنرش در آن است که با نهایت آزادی و بدون آنکه پای بست قواعد و اصول تنظیم فکر باشد در هر آن از حالی بجالی دیگر میرود یعنی زمانی آفر و خسته و پیر هیچان از تأثر دلاوری و مقاومت در مقابل حوادث که پهلوانان در مواقع مشکل بروز داده اند گفتگو کند. گاهی بر مرگ و عدم ثبات خوب و بد زندگانی تأمل نماید، دمی چند جمال و زیبایی آثار دلربای صنعا را از جماد و نبات و حیوان و بشریت بستايد، گاهی مانند شوخ مشربان لطیفه شناس خنده بزند، زمانی بر مرگ عزیزان شیون کند، گاهی سخن بنصیحت گفته زبان بیند و اندرز بگشاید و ساعتی داستان اصلی و اساسی را فراموش کرده بداستانی دیگر گریز بزند و بدون رعایت تسلسل کلام قصه خوانی نماید.

شعر حماسی مانند آدم روزگار قهرمانی نمابنده تمام دارائی فکری و ذوقی بشریت است. اگر سخنی هست که اطلاع بر آن برای کسی میسر گشته آن فکر و لو آنکه مناسب قطعی و اساسی با اصل داستان نداشته باشد میتواند در یک منظومه قهرمانی وارد شود و هر گریز یا بند اقتضای زمان و استعداد شنونده نباشد یعنی دانا و نادان و بزرگ و کوچک را که شنوندگان بی شمار داستانند بایک نظر نگریسته همه را بایک فکر مشغول میدارد.

دلایل بسیاری هست که وقتی مردم زمان سلف - زمانی که تاریخ واقعی و بحد کمال از گزارش آن آگاهی نیافته - بجنک و جهانگردی میرفتند هر چه داشتند با خود میبردند. زنها و فرزندان، آنچه از آلات و ابزار که دارائی آنها را تشکیل میداد و تمام اموال مادی خود را از گوشه جهان بنقطه دیگر میکشیدند تا اگر مظفریت نصیب میشد در وطن دوم خود رحل اقامت افکنده بهوس بازگشت بمآوی نخستین خویش نباشند. منظومه های قهرمانی نیز تمام دارائی فکری و ذوقی این دسته از مردم را در جهانگردی ها برای آنها حمل میکرد. این اشعار طومار مفصل و غیر منظم اطلاعات و تجربیات اقوام بود و از همین روی همه گونه فکر و هر نوع سخنی در آن پیدا میشد. همانطور که در حفريات علمای تاریخی در میدانهای جنگ روزگار خیلی قدیم پهلوی به پهلوی تیرو سپر آلات و ابزار طباطخی و پشم ریزی پیدا میشود همانطور نیز در نتیجه تبعات و کنجکاو بهای دانشمندان سخن شناس از هر قبیل فکر و هر سخن تجربه و آزمایش ذوقی و روحانی در منظومه های قهرمانی آشکار میگردد.

وبهین سبب است که بدست آمدن يك منظومه کهنه از کشف چندین شهر و بنای مدفون زیر خاک برای شناسائی تاریخ حیات مردم ادوار اولیه سودمندتر و گرانبهارتر است.

هومر یونانی که پدر شعرای قهرمانی بشمار است در داستان بزرگ و جاودانی خویش ایجاد يك چنین تنوع عجیبی را در کمال اقتدار و مهارت تعهد نموده و از بشر گذشته افکار و آرزوها و امیدهای خدایان و نیمه خدایان یونانی را در هر مورد برشته نظم در آورده است قدرت و هیمنه آگاممنن^۱ عقل و کیاست او ایس^۲ تجربه و دانش نستور^۳ دلاوری و سادگی طینت و دوست پرستی اخیلئس^۴ عشق شهوانی پاریس^۵ و آراستگی و شجاعت هکتور^۶ را در آن داستان دلکش مطالعه میتوان نمود و از اینها که بگذریم دلفریبی ها و عشوه گری های افروdit^۷ ربه النوع عشق، حسد و مکاری زنانه هرا^۸ همسر خدای خدایان، تندى و غضب آرس^۹ خدای جنگ، فصاحت و بلاغت هرمس^{۱۰} رسول خدایان و حزم و دانتمندی و دهاء آنه^{۱۱} ربه النوع عقل هر يك در کتاب مقامی مخصوص پیدا میکنند.

هومر عشق، شهوت، غضب، حزم، مهربانی، مرگ، بیباکی و دلاوری و ترس و عدم تحمل در مقابل مصائب و هزاران کیفیت روحانی دیگر را برشته نظم در آورده است. گاهی که بر آلام هجر و رموز مشتاقی مینالد یا برسوگ عزیزان گریه میکند فصیح ترین مرثیاتی از خامه وی میچکد و روزگاری که نعره مردان جنگی و چکاچاک شمشیر را در نظر دارد فریاد مهیج و دلاورانه وی موی برتن آدمی راست میکند. با دختران روستائی در جشن خرمن کوبی میرقصد، با دریا نوردان در مقابل طوفان هولناك و آشوب امواج مقاومت میکند، با خداوند مستی تعاطی اقداح دارد و از لب سحر انگیز و نوس بوسه میراید و در هر مجلس مظفر و منصور و موفق است.

وقتی ملازمان سرای آگاممنن برای بردن کنیزك زیبای تریائی که اخیلئس در میدان جنگ اسیر کرده و در چادر خویش بغنیمت آورده و بوی دلباخته است میروند و فرمان آگاممنن را بوی ابلاغ میکنند میگوید^{۱۲}:

«حاجبان سر پرده بانهایت اکراه فرمان و لینعمت خویش را انجام میدهند.

۱ - Agamemnon - ۲. Ulyssus - ۳. Nestor - ۴. Achilles - ۵. Paris - ۶. Hector - ۷. Aphrodite - ۸. Hera - ۹. Ares - ۱۰. Hermes - ۱۱. Athené - ۱۲.

«روی ریگهای کنار ساحل . با قدمی متانی و سری یزیر انداخته روی بچادر
«اخلیس می روند .

«پهلوان را در گوشه چادر می بینند که با چهره درهم و پیشانی چین خورده سر
«را بدو دست تکیه داده است .

«در يك گوشه چادر زمانی دراز بی حرکت و خاموش می ایستند .
«نه آن قوه و بار ادا دارند که جلو بروند و نه آن همه سنگدلند که بر ای ادای کلام لب بگشایند .
«اخلیس پهلوان که نسب از خدایان میبرد و ورود آنها را احساس نموده سر بلند
«می کند و میگوید .

« ای رای زنان مقدس که در درگاه خدایان و محفل آدمیان محترمید .
«خوش آمدید و خانه مرا قرین فخر و عزت کردید .
«پیامی را که آورده اید بر من معلوم است و میدانم که بانهایت نی میلی این رسالت
«را عهده کرده اید .

«پاترو کوس بروبریزنیس زیبا و طناز را بسیار و آن محبوبه نازنین را باین ملازمان بسیار
«هنگامیکه ربه النوع عشق بکمک بازس بهاوان تریائی بمیدان جنگ آمده و
«در کارزار شرکت میکند هومر که هر زنی را بخوبی میشناسد و از سخن سرائی بانرمی و لطافت
«که زنان را مناسب است سر رشته دارد چنین میگوید :

« پهلوان یونانی میدانست که بازن نازک اندام باید جنگ نرمانم نمود .
«ویژه زنی که هر چند دشمن دلاوری و پهلوانی است تازه گرد میدان جنگ را مینگرد
«صفوف سواران را در هم شکافته اسب جنگی را بدانسوی بجنبش آورد .
«ونیزه بزرگ و گران خویش را بسمت خداوند عشق راست کرد .
«نوگ نیزه جسارت کرد و معجز آسمانی را که بر چهره وی افتاده بود بدرید
«معجری بهشتی که تارش لطف و پودش زیبائی و سحر انگیزی بود .
«دست لطیف خدای عشق که در سفیدی به برف میدماند در مصادمه با سر نیزه آسیب یافت
«و آن پوست شفاف که حاجب ماوراء نبود گلگون گشت .

« واز آن رگ پاك جوی آب زندگانی که هرگز مرگش نیست بیرون جست !
 « جوئی که تنها از دست خدایان فوران میکند، مایعی حیات بخش، و تهی از
 « آلودگی‌ها و تیرگی‌های انسانی.
 « زیرا دست یخت بشر بوی نیرو و بخشیده و چکیده انگور گرمش نکرده است.»
 این قطعه که با بهترین اشعار غنائی قابل مقایسه است در میان يك داستان قهرمانی
 مقام گرفته و نماینده آنست که اینگونه منظومه‌ها توانائی آنرا دارند که بهر يك از فعل و افعالات
 روحانی دست برد بزنند و از شمیر و گرز بی اندیشه خارج آهنگی و عدم تناسب بعشق و
 لطافت اندام پیردازند و هر کیفیتی را در این فکر کلی وارد نمایند.

بلبل و موسیقی

این فقیر کوچکه کرد انگلیسی که برای کسب معاش همه روزه در معار عمومی و یولون



می‌نوازد و کسی را باو توجهی نیست برای بلبلان آزاد که هر جا می‌رود اورا تنها نمی گذارند نغمه سراتی
 می‌کنند و دل این شنوندگان موسیقی شناس را بدست می‌آورد.